

خیلواکی



استقلال

[www.esteqlaal.net](http://www.esteqlaal.net)

پنجشنبه ۳۱ دسامبر ۲۰۲۰

ناتور رحمانی

## جلسه میران و امیران

### قسمت دوم

آدمها؟!

امیر مقتدر --- امیر مفرور --- امیر مزویر --- امیر مغموم --- امیر مخلوع --- امیر مرشد ---  
- امیر مخدوم --- امیر معیوب --- امیر مسموم --- امیر مسمار --- امیر مجنون --- امیر منفور -  
--- امیر مخرب --- امیر معدوم --- امیر مخمور --- امیر معزول --- امیر مکتوم و منشی جلسه .

زمان : از دیروز تا امروز .

مکان : یکی از کاخ های انتخابی در هر گوشه دنیای وابسته ، به مرام تجاوز به حقوق ملل .

میرمخمور - انتظار هرکاری از شما میرفت جز شاعر شدن، خوب شد زنده بودیم و این را هم دیدیم . مگر آنها ملت مظلوم درین مورد کدام نقشی نداشته اند و اصلاً نمیدانند که با سرنوشت شان چه بازی های شومی صورت میگیرد.

منشی - متاسفانه شما سیاست کم و سخافت زیاد دارید. این موضوعات همه نوع از دیپلماسی یا دماکوژی است .

میرمجنون - این حرف ها چه معنی میدهد؟

امیرمرشد - باز که کلان شدی می فهمی .

( همه به هم میخندند )

## ( ختم صحنه اول )

---

( صحنه دوم )

بیان صحنه :

فضا کلاً تاریک است تنها یک کنج از ستیژ را نورافکن به شکل دایره روشن نموده که چهره افسرده راوی قابل دید است .

آدمها درین صحنه به شکل نمونه چون وصله های ناجور در هر کجای نصب گردیده اند. آنها زبان گفتاری نداشته و فارغ از هر گفت و شنودی اند . فقط راوی به شرح نمایشنامه می پردازد .

---

راوی – بیننده های ساکت و تماشاچیان بی اعتنا !!

من ماجرای سرزمین غرورآفرین افغانها را بیان میکنم که بیشتر از هزارسال درفش خوشرنگ آزادی فراز برج و باره آن با نسیم پاک و آزاد در اهتزاز بود .

و اکنون با هجوم دشمنان سوگند خورده، آزادی و مردم اش زیاد پریشان و درمانده گردیده ویران ، خسته ژولیده ، گدا و مریض معلوم میشود . اکنون سراپای پیکرش از دم تیغ ذلیل مردان و تشنه گان حرص و آز خونین گردیده است .

خاک مینووش که زمانی گدام غله و میوه ، مراتع سرسبز ، رودبارهای زلال و نقره گون و آسمان لاژوردی و همیشه آفتابی بود . حالا قحطی زده ، خشک ، خاکستری و خونبارشده است !!  
مردمی که هزارها سال بدون تبعیض و تمایز در کنار هم با غرور و محبت می زیستند، اکنون به اثر ترفند و دسیسه سیاست بازان مکار و روبا صفت جدا جدا و مقابل هم قرار گرفته اند و آزاده گانی که شاهین صفت فخرآسیا بودند، حالا اسیر زیون مردان بی عار گردیده اند .

آسمان ، زمین ، دریا ، جنگل و کوه های شامخ دیار ویران اکنون خون می گریند . نسل گل و پروانه ، بهار و پرنده ماتمزده اند و مادران در دل شب های تار برای یتیمان گرسنه ، تاریخ میقات خون و خاکستر را قصه میکنند .

درین دیار سالهاست که مردمش جز آواز تانکها ، غرش هواپیما ها صدای ماشیندار ها و خمپاره ها چیز دیگری را نمیشنوند و در مخیله پریشان شان جز اندیشه نان و آزادی از زندان دگر چیزی وجود ندارد و....

واینک چرخش دگر !!

حامیان صلح ، پیام آوران آزادی و دموکراسی با دستاورد های خوشرنگ و دلخوش کن از جلسه ( بن ) برگشتند و تاج کاغذی قدرت شاریده را به سر امیرمغموم گذاشتند . با دُهل و سرنا خبراز دور دگر و کار دگر دادند، یعنی خودسازی ، بازسازی ، نوسازی و غیره و غیره . مردم باورمند به فردای خویش از زیادت ناچاری و عسرت به لب های شان رنگ خنده مالیدند و سینه های شانرا از هوای تازه پُر نمودند و به شکرانه اینکه دوران امیرمعیوب زمان شلاق و تازیانه ، توهین و تحقیر انسان گذشته، خود را به آرامش خیالی دلخوش ساختند . ...

گپ گپ دموکراسی بود و جنگ با تروریزم ... میرک ها و امیرک ها در چوکی های دلبخواه نصب شدند و کشور پُر از عساکر رنگارنگ چشم سبز و چشم آبی گردید .

برنامه های دلفریب خلع سلاح ، اعمار بلند منزل های دالری ، دموکرات سازی مطبوعات ، رسانه های شخصی ، پارلمان بازی ، انجوسازی و دههای دگر شروع و ختم گردید؟!!

به ملیون ها پرنده فرار نموده از وحشت بی حرمتی و صدای تفنگ به هوای لانه و کاشانه ، آب و دانه ، کار و تلاش ازدیاران غیر برگشتند . مگر در وطن خود همانگونه مسافرهردم شهید ماندند که درکجا های دگر بودند. بی خانه ، بیکار ، بی نان ، بی درمان ، بی مکتب، خلاصه بی روزگار ، خسته و تحقیرشده .

درحالیکه به اساس تعهدات ملیون ها دالر پول امدادی به کشور سرازیر گردید، شاید کدام دیوی سیاه آن همه دالر را قورت نمود که سکه از آن در راه آرامش ، رفاه و رفع احتیاجات عامه مصرف نشد؟؟

بلی بیننده های صبور ! خدمت شما عرض شود که آن همه نیرو و سلاح ، آن همه تاکتیک و تخنیک نتوانست امیرمعیوب و میرمکتوم را نابود نماید ( در واقع نخواستند که آنها نابود شوند ) و همان بود که زمین چاک شد و آن دو بمثابه دوقطره ریم در آن گم شدند !!

امیرمغموم تنها کاری را که میتواند بکند، حرف زدن است او از صبح تا شام به هر مناسبت و درهرجای دنیا که لازم پنداشته شود با زبان خود و بیگانه حرف میزند. اما دستان وی برای خیررسانی خالی تر از آستین قیابش است ... امیرمخلوع درهمان تالارعنکبوت زده و نم برداشته

شاهی اقامت گزین شده، خودش را درهیکل شاه راحت طلب در شیشه های کلکین ها می بیند . او هم بی نصیب نمانده بخاطر زحمت افزایی های چهل ساله شان برای وطن و مردم ( بابای ملت؟! ) گردیدند و در گرماگرم جریان مشغول فروش خاک و دریا شدند چون حق پدرشان بود و است ... امیر مرشد باهمان فطرت چالبازانه که دارند گاه به نعل زده گاه به میخ و از خوان پارلمان دست به دالان شکم میرسانند . امیرمخدوم درسایه های درختان کوتی باغچه با امیرمخلوع از کارنامه های دوران امارت خود قصه ها نموده بی خیال و اندیشه از سوال و جواب دوران زمامداری اش در قصر دلگشا، دلش را مالش داده آرام زندگی میکند. میرمسموم با مصونیت در پارلمان تمام زمین های چمتله ، پغمان و دگر جای ها را با زور نام اش که شمشیر است، از مالکین اصلی آن قبضه نموده مشغول فروش است. او بیشتر معامله های کلان را با امیرمخلوع مینماید یعنی جایداد های باد آورده بابای ملت را با پول های باد آورده خریده و میفروشد . میر معمار ترجیع داد جنجال ولایت را به آرامش در وزارت بدون انرژی و برق تعویض نماید . او هنوز سرش برای کدام چیزی درد میکند که آنرا همیشه با دستمال می بندد. میرمجنون خود را سلطان بی تاج سمت شمال خوانده، نسبت عادت دیرینه و مشغولیت گاه گاهی با شرکای جرمی اش تفنگ بازی میکند.

میرمسمار وقتی معاون امارت گردید دیگر از حقوق حقه قوم خویش دم نزد، بلکه خود در تحقیر و تعذیب آن مردم شریف دست یازید . میرمعدوم چند روز ازین شاخه به آن شاخه پرید . محفل ساخت ، سازمان و حزب ایجاد کرد ، تبلیغ و سپوتاژ نمود، تا بالاخره مقامات مجبور شدند وی را سردار پارلمان بسازند. او آرام گرفت و اولین کار که کرد معاش خود و شرکای خود را ماهانه پنج هزار دالر امریکایی ساخت ( در حالیکه کارمند و آموزگار بیچاره بخت برگشته با صد یا صد و پنجاه دالر در ماه همانگونه گرسنه ، قرضدار ، مریض و بی سرپناه ماند؟! ) میرمخمور بی تفاوت به همه رویداد ها وقتی به حق خود رسید، پای خم نشست و به یاد دوران باده رنگین بالا نمود و

....

تماشاچیان سنگگونه !

با این حال و احوال دیری نپائید که شهد بکام همه زهر گشت، زیرا امیر مقتدر برای دیرماندن خویش در سرزمین افغانها عقب توجیه می گردد، چون هنوز به طلا سیاه و ذخایر نرسیده است و همچنان رسوایی هایش در عراق فریاد اعتراض جهانیان را بالا نموده است . بنابراین با مشوره امیرمزور لازم دانست تخریبات و جنگ در هر گوشه افغان زمین شدت پیدا نماید تا افغان

از آینده ترسیده تقاضای ماندگار بودن گرگ را نماید تا باشد که از گزند شغال در امان بماند .  
امیرمزور که در ظاهر خود را طرفدار عدم مداخله در امور افغانستان و بانی صلح در منطقه  
میتراشد، در خفا گروه های آدمکش و مخرب را تسلیح و تمویل نموده از آنطرف خط به افغانستان  
گسیل کرده، وضع و ثبات را بیشتر از پیش وخیم و غیرقابل تحمل میسازد ... .  
انفجارات انتحاری این پدیده شوم و مرگ آور، روز بروز عرصه زندگی را برای مردم تنگ تر  
مینماید.

درین هنگامه جنگ و گریز، بازهم ملت تباه میشود. و با تاسف که چه بسا جوانانی چشم سبز و  
چشم آبی بی خبر از طرح های شیدانه سیاسی با مرگ خویش داغ حسرت به دل مادران خود  
میگزارند؟؟

مردم بی پناه و گمکرده راه با شکم های گرسنه و دست های خالی و اوایلا گویان به همان راه ها و  
کوره راههای که آمده بودند، برمیگردند و برای مرگ امید های شان تلخ می گیریند. آنها  
برمیگردند تا باز در کدام جای دنیا دریوزگی و حقارت را تجربه نمایند !!  
( ختم صحنه دوم )

ادامه دارد